

تلفون : ۰۲۲-۲۹۸۲۰۰۰
پست باکس : ۲۸۷۶
پتو : ۹۸۷
پتو : ۰۲۲-۲۹۸۲۰۰۰

ارغنون مولوی

درباره

جلال الدین محمد بلخی و مثنوی معنوی

تألیف:

حسن لاهوتی

نشر نامک، ۱۳۹۰

فهرست مطالب

الف	مقدمه	۷۷
ب	بخش‌های هشتگانه	۸۷
ی	دیگر چه؟	۱۰۸
ل	توضیح و سپاس‌گزاری	۱۰۱
ا	بلخ کجا قونیه کجا	۲۱
ا	دین‌داران دین‌آموز	۲۱
۳	بهاء دین، جلال دین	۲۱
۱۰	برهان دین، جلال دین	۲۱
۱۷	شمس دین، جلال دین	۲۱
۳۶	شمشیر دینِ مثنوی	۲۱
۴۱	جلال عارف	۲۱
۴۳	یاران غار، خفتگان بیدار	۲۱
۴۶	سایه و آفتاب	۲۱
۴۹	عارف کامل	۲۱
۵۳	عاشق کامل	۲۱
۵۶	عاشق کُل	۲۱
۶۰	همه‌بین، یگانه‌اندیش	۲۱
۷۳	نی مولانا	۲۱
۷۴	هیجده بیت	۲۱
۷۶	سُخنانِ خصوصی	۲۱

۷۷	مثنوی چلبی یا مولوی؟
۷۹	جوز و مثنوی
۸۰	درباره خودش و نوایش
۱۰۳	نیمه دوم، شانزده یا هفده؟
۱۱۵	پادشاه و کنیزک
۱۱۶	صورت داستان
۱۱۹	جان پادشاه
۱۲۴	شاه و خدا
۱۲۹	توفیق ادب
۱۳۴	خوش و بش
۱۳۷	تشخیص بیماری
۱۳۸	درد عشق
۱۴۰	خورشید جان
۱۴۷	خلوت عاقل
۱۴۹	خارچین ماهر
۱۵۴	تدبیر خارچین
۱۵۹	عشق رنگین
۱۶۱	مکافات عمل
۱۶۳	عشق زنده
۱۶۴	انجام کنیزک
۱۶۷	فرمان یزدان
۱۷۰	گداز جان
۱۷۵	داستان ابلهان
۱۷۶	دزد و دُعا
۱۷۸	درد بی درمان
۱۸۳	نقص عقل
۱۸۵	عشق و دانش
۱۸۶	هوای دزد
۱۸۷	سرما و آفتاب
۱۸۸	ابله و عیسی و شیر
۱۹۰	روایت عطار و مولانا
۱۹۶	دست موسی، دم عیسی
۱۹۸	لجاجت

۲۰۰	نکبت جو
۲۰۲	گل و خار
۲۰۴	مغز بی خرد
۲۰۶	کُشتن نادان
۲۰۹	عیسای آموزگار
۲۱۱	پایان داستان
۲۱۲	موسی و عیسی - وحدت ادیان
۲۱۴	خشم پیر
۲۱۴	روزی و آزمندی
۲۱۹	شکار زنده
۲۲۱	آب دانش
۲۲۲	آلودن آب
۲۲۵	سبه مانع
۲۲۵	نفس
۲۲۸	کوری و گریه
۲۳۲	تقلید
۲۳۳	مقلد
۲۴۵	سُخن علی با جُهود
۲۴۷	راویان حکایت
۲۵۰	علی در جای عیسی
۲۵۱	جانشین معنوی
۲۵۸	جُهود به جای ابلیس
۲۶۱	روایت و راز
۲۶۳	آزمودن
۲۶۶	شکردهانه
۲۶۸	گندم و کاه
۲۷۰	نقش و نقاش
۲۷۲	چاره بخت بد
۲۷۴	دو گروه
۲۷۷	حدیث عبادت
۲۷۸	غول راهزن
۲۸۱	حدیث پیر - روایت مولانا
۲۸۳	عقل و روح

۲۹۳	دانش و بینش
۲۹۶	طاعت و اطاعت
۲۹۸	دانش تقلیدی
۲۹۹	علی شیر خدا
۳۰۲	بنده خدا
۳۰۴	عبادت سودمند
۳۰۶	عین راه
۳۰۷	زیر سایه پیر
۳۰۹	حاضر یا غایب؟
۳۱۲	آینه غماز
۳۱۵	عاقل عاشق
۳۱۹	ملت عشق و مذهب عقل
۳۲۳	خراج عشق و جنون
۳۲۶	عاقل مولانا
۳۲۹	دو فرشته
۳۳۰	بد و خوب عقل
۳۳۳	زاغ و مازاغ عقل
۳۳۶	ایمان عقل
۳۳۸	گربه و موش
۳۳۹	بی لنگر و بالنگر
۳۴۱	دریای عقل
۳۴۲	پیرو خود
۳۴۳	عاشق نزد مولانا
۳۵۳	عبادت عشق
۳۵۵	عشق و عاشق
۳۵۶	عارف عزیزین
۳۵۸	آتم آرزوست
۳۶۴	منابع، ارجاعات و اختصارات
۳۶۷	اشارات قرآنی که در متن به فارسی یا عربی آمده است
۳۷۱	نمایه احادیث که در متن به فارسی یا عربی به آنها اشارت شده است
۳۷۳	فهرست مصراعهای اول ابیات اشاره شده در متن
۳۸۳	نمایه نام‌ها، ترکیبات و تعبیرات

ارغنون مولوی

مقدمه

بحث بر سر این نیست که مولانا جلال‌الدین اندیشه‌های خود را از کدام آیه قرآن گرفته است یا از کدام حکیم یونان یا از کدام گوشه فرهنگ و ادب ایران و غیر آن؛ بحث بر سر این است که او مکتب مثنوی را بنیاد نهاده است برای پرورش جان انسان و برکشیدن او سوی آسمان. درست است که مولانا تمثیل و حکایت را در مثنوی به خدمت می‌گیرد تا شیوه پرواز را به آدمیان بیاموزد، اما بحث بر سر این نیست که او این تمثیل‌ها و حکایت‌ها را از کجا آورده است؛ بحث بر سر هنری است که او در این حکایت‌ها و مثل‌ها از خود نمایانده است. تلفیق اندیشه‌های الهی و انسانی با داستان‌هایی که گاه عامیانه می‌نماید و خرافی، هنری ست ظریف که مولانا در کار مثنوی خود کرده است.

او بی گمان، انسانی ست اهل خرد؛ استدلال را می‌پذیرد؛ بی منطق، سخن نمی‌گوید و از گفته‌اش بوی عقل می‌تراود. مولوی عارفی ست که عقل و دانش را برای پرورش جان می‌خواهد و گرنه از آن بیزار است. از این است که در مثنوی، از جان و عشق و عقل سخن می‌گوید و می‌کوشد پیوندهای این سه نیروی یزدانی را به شیوه‌ای منطقی و عقلی، توضیح دهد. جان اگر

با عشق و عقل یار شود، آدمی را از مرتبه فرشتگی در می گذراند و به والاترین مرتبه هستی، به آنجا می رساند که نیروی شگرف خیال هم نمی تواند هوش را بدانجا کشاند - آنجا ورای این جهان، جهان جان است - جهان هستی جاودان است.

مولوی مدرسه مثنوی را پی افکند تا حقیقت جان و عقل و عشق را به آدمیان بیاموزاند و انسان را - پیش از آن که بمیرد و فرصت از دست برود - در همین جهان، پایه پایه، تا آستان جانان و دیدار یزدان بر آورد. از مرده، بوی مرگ می آید، اما از زنده، زندگی می زاید. مولانا آدمی را همنشین زنده ای می خواهد که دور از آب و خاک و آتش و باد فناست؛ زنده راستین خداست، اوست که نامیراست.

مولانا صوفی است ابن الوقت، فرزند زمان؛ نقد را به نسیه نمی فروشد. از این است که نمی خواهد منتظر فردا بماند، بلکه می خواهد همین امروز، در همین جهان، رستاخیز را تماشا کند و جهانیان را در برابر آفریدگار ایستاده ببیند؛ زیرا، زندگی راستین، از چشم مولوی، آنجاست که آفریدگار آنجاست. مثنوی می خواهد که بهشت را در همین جهان بنا کند و راه آن را به همه مردمان نشان دهد تا در آن راه گام بردارند و به فردوس برسند، زیرا، راه بهشت یزدان از همین جهان می گذرد؛ کوچه دیگری ندارد. سراینده مثنوی می خواهد انسان ها، همه، به کامل ترین مراتب انسانی دست یابند، خلق و خوی ایزدی پیدا کنند، تا شایسته همنشینی یزدان شوند. زیرا، دبستان کمالات انسانی در همین جهان است، آن جهان دبستان ندارد.

بخش های هشتمانه

مثنوی حاصل عمر مولانا است که آن را در روزگار پختگی یعنی در دوران عقل ورزی های عاشقانه خود سروده است. و نی خود اوست که اندیشه هایش را به نغمه مثنوی خوانده است. او سرودن مثنوی را در دهه ششم زندگی - شاید در پنجاه و شش هفت سالگی - آغاز کرد. مولانا

مثنوی را آسان به دست ما سپرد، اما خود آسان به دست نیاورد. پیش از آن که بتواند این همه نکته های ظریف و شریف را به این لطافت در یکجا جمع کند و دبستان جاودانه مثنوی را بنیاد نهد، سفرها کرد، درس ها خواند، سختی ها کشید، و جسم و جان لطیف را به ریاضت ها و مشقت ها انداخت تا مولانایی خردمند شد و مثنوی را آفرید. خودش می نویسد:

من تحصیل ها کردم در علوم و رنج ها بردم که نزد من فضلا و محققان و زیرکان و نُقول اندیشان^۱ آیند تا بر ایشان چیزهای نفیس و غریب عرض کنم. (فیه ۷۴)

به نوجوانی نرسیده بود که از خراسان به سفری بی بازگشت رفت. دشت های بی انتها و کوه های پُر پیچ و خم، در زیر باران و برف، گرما و سرما، گاه بر پشت چهارپایی و گاه، شاید پای پیاده، تا عربستان راه سپرد. دو سال در راه بود در کنار پدرش، بهاء الدین، که نخستین آموزگارش بود. نه سال، حلقه ارادت و شاگردی برهان الدین را در گوش کرد؛ درس های معنوی و روحانی از او آموخت. سال ها در مدرسه های دمشق نزد استادان بزرگ آن زمان زانو زد؛ به قونیه برگشت؛ مقام و منصبی اجتماعی پیدا کرد و زندگی پارسایانه آرامی برای خود به وجود آورد؛ درس می داد، بر منبر می رفت و مردم را پندهای دینی می گفت؛ زندگی بی سروصدایی داشت، تا آن که شمس تبریزی از راه رسید و آرامشش را برهم زد و مسیر زندگی را دگر کرد. در این روزها نزدیک به چهل سال از عمرش می گذشت. از درس گفتن و بر منبر نشستن دست کشید، در کنار شمس شصت ساله نشست و عرفان پرداز شد. در همین زمان بود که در دایره سماع، با یاران به چرخ درآمد و غزل گوینان و ترانه سرایان پای بر عرش عشق نهاد. این روزگار خوش زود گذشت، زیرا دیری نپایید که شمس الدین از قونیه رفت. صلاح الدین و حُسام الدین، یکی پس از دیگری، بر جایش نشستند. محال

۱- نُقول اندیشان: یعنی ژرف اندیشان.